

هو العليم

جامعیت سعة وجودی رسول خدا نسبت به سایر
انبیا در تبلیغ

طرح مبانی اسلام - جلسه پانزدهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصلاة على أشرف رُسُلِهِ و خاتم سُفَرَاءِهِ

محمّد و آله الغرّ الميامين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

خصوصيات پیغمبر اکرم و دین اسلام

قال الله تعالى في مُحكم كتابه:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ
مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ
وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ
الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^١

معنای آیه این چنین است:

«آن کسانی از این امت، مشمول رحمت

پروردگار می شوند و فلاح و رستگاری پیدا

^١سوره اعراف (٧) آیه ١٥٧.

می‌کنند، که از پیغمبر اکرم متابعت بنمایند و در
فکر و ذهن خود راهی جز راه پیغمبر اکرم اختیار
نکنند؛ آن پیغمبری که رسول و فرستاده از جانب
پروردگار است و اُمّی است (یعنی درس نخوانده
و کتابی مطالعه

نکرده است و تمام مطالبی که می‌گویند، از روی کتاب نیست، بلکه وحی است)، آن پیغمبری که نام او در تورات و انجیل برده شده است و خداوند بشارت به ظهور و بعثت او داده است.»
منتها این مطالب را از تورات و انجیل حذف کرده‌اند! همیشه رسم بر این بوده است که در جایی که مطلب اقتضا می‌کرده است، مدام از دین کم می‌کردند و می‌بریدند؛ لذا این تورات و انجیل هم مُحرّف (تحریف شده) است، و آن تورات و انجیلِ واقعی نیست.

خصوصیت این پیغمبر و دین و آیینش این است:

﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛ «همیشه امت خود را به

معروف و کار پسندیده امر می‌کند!»

چه آن معروف‌هایی که مطابق با فطرت و قابل

ادراک برای مردم باشد، و چه آن معروف‌هایی که

قابل ادراک و احساس برای مردم نباشد و از ناحیه

پروردگار بیاید.

﴿وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ «و مردم را از کار زشت

باز می‌دارد!»

چه آن منکری که فطرت از او گریزان باشد و

قابل ادراک برای انسان باشد، و چه آن منکرهایی که

مطابق با فطرت است ولی انسان از ادراک آن ناتوان است؛ هر دوی اینها منکرند.

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾؛ «طیبات را برای مردم

حلال می‌کند!»

مردم می‌توانند از طیبات الهی و از نعم خداوند در دنیا استفاده کنند. رهبانیت و گوشه‌گیری و عزلت در دین اسلام نیست! حرام کردن نعمت‌های الهی در دین اسلام نیست!

﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثِ﴾؛ «و از طرف دیگر، هر

امر خبیثی را برای مردم حرام می‌کند!»

محرّمات را برای مردم حرام می‌کند؛ یعنی آنچه که برای رشد آنها مضرّ است، چه از جهت روحی و چه از جهت جسمی، حرام می‌کند. لذا خوردن خبائث حرام است، و احکام مخصوص به خودش را دارد که در فصول مختلفه فقه، مذکور است.

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ

عَلَيْهِمْ﴾؛ «سختی و فشار و تضییق را

از امت خودش برمی دارد.»

«إِصْر» یعنی: سختی و فشار و تحمیل مطلبی بر

انسان به نحوی که برای او بسیار مشکل باشد.^۱ پیغمبر

این امور و آنچه که دست و پای امت را می بندد،

برمی دارد:

بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمِحَةٍ سَهْلَةٍ؛^۲ «من شریعت

سهل و آسانی برای شما آوردم.»

شرایع گذشته، شریعت سهله و سمحه نبود، و

متناسب و مطابق با افکار و شاکله‌های امم گذشته

تدوین شده بود؛ اما بعثت پیغمبر اکرم باب جدیدی

را گشود، و نفس مبارک آن حضرت سختی‌های امت

را تحمّل کرد و به خود خرید، و در نتیجه کار بر امت

سبک شد.

تکلیف امت نسبت به پیامبر اکرم

حالا تکلیف ما با یک‌چنین پیغمبری و این

رسالت و بعثتی که **(وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَ**

الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) آمده است، چگونه است؟

(فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ)؛ «آن

^۱ لسان العرب، ج ۴، ص ۲۲.

^۲ الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴؛ الوافی، ج ۶، ص ۷۰، با قدری اختلاف.

کسانی که به پیغمبر ایمان آوردند و او را در راه هدفش (که عبارت است از هدایت و کمال ما) کمک و یاری کردند و بار پیغمبر را سبک کردند و زحمت او را کم کردند،»

﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلِيكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «و از نوری که با پیغمبر نازل شده بود (که عبارت است از قرآن و اهل بیت علیهم السّلام) متابعت کردند، اینها رستگارند!»

کیفیت احساس مسئولیت انبیای گذشته

نسبت به ابلاغ رسالت و هدایت مردم

تمام انبیای گذشته در یک مسئله مشترک بودند و اختلافی در بین آنها نبود و مرام آنها در این مسئله یکی بود، و آن این بود که رسالت خود را از ناحیه پروردگار می دانستند و تکلیفی را که خدا بر دوش آنها قرار داده بود، انجام می دادند و مطلب دیگری از این نظر در وجود خود احساس نمی کردند. احساس می کردند: مسئولیتی را که خدا به آنها داده است، باید انجام بدهند و این مطالب را به مردم ابلاغ کنند؛ اما اینکه مردم هدایت پیدا کنند یا نکنند، دیگر به ما مربوط نیست!

این تکلیفی که خداوند بر دوش انبیا و به طور کلی بر دوش پیامبران و ائمه و اولیا گذاشته است، نه به این خاطر است که عمر آنها باید فدای هدایت و کمال امتی و یا افراد خاصی بشود؛ نه خیر! زحماتی که اولیا و ائمه و انبیا در تبلیغ رسالت متحمل می‌شوند، نفع آن مستقیماً به خود آنها می‌رسد و کمالی برای خود آنها است؛ منتها در حول و حوش آنها نیز عده‌ای منتفع و بهره‌مند می‌شوند. مقام اشرف هیچ‌وقت فدای مقام دانی و نازل نمی‌شود! کامل فدای ناقص نمی‌شود!

خداوند ممکن است که فرد کامل را قبل از وصول به کمال یا پس از وصول به کمال، از نظر توسعه در رحمت خود، به چنین مسائلی مبتلا کند که نفعش مستقیماً به خود او می‌رسد. بنابراین، وظیفه‌ای که انبیا در وجود خود احساس می‌کردند همین بود که تکلیفی از ناحیه پروردگار آمده است و ما باید این تکلیف را انجام بدهیم؛ مردم هدایت پیدا کردند یا هدایت پیدا نکردند، دیگر وظیفه ما نیست و بر عهده ما نیست!

لذا می‌بینیم وقتی آنها رسالت خود را تبلیغ

می‌کنند، مدّتی در میان مردم بسر می‌برند و هنگامی که مایوس می‌شوند، شروع به نفرین می‌کنند و از قوم خود فاصله می‌گیرند! حضرت یونس از قومش بیرون آمد و گفت: ما بیرون برویم؛ حالا هر چه می‌خواهد به سرتان بیاید! حضرت نوح صدها سال در میان مردم به تبلیغ رسالت پرداخت و وقتی دید که قابل هدایت نیستند، نفرین کرد تا خداوند همه را از بین ببرد!

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾^۱ «و نوح گفت: پروردگارا، دیار

و زنده‌ای از کافرین را در روی زمین باقی نگذار!»

نفرین کرد و رفت! همین‌طور سایر انبیا و رسل، آنچه که در نفس خود احساس می‌کردند، فقط تبلیغ رسالت بود و بس! مطلب دیگری نبود.

نحوه اراده و مشیت الهی در هدایت

پیامبران و سایر انسان‌ها

خداوند در اینجا برای بعضی از آنها، قضیه را روشن می‌کرد و بر اثر گذشت

^۱ سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶.

زمان و مسائلی که به وجود می آمد، آنها را متوجه می کرد که کار مردم به دست خداست، هدایت و عدم هدایت مردم به دست پروردگار است، و آنها فقط باید وظیفه خود را انجام بدهند و نباید در این وظیفه، اظهار نظر کنند! نباید بگویند که چرا این طور شد و چرا آن طور شد؟! این مطلبی بود که معمولاً پیامبران به این مطلب می رسیدند، و این یک درجه از درجات بالای توحید است که احساس کنند: تمام هدایت و ضلالت به دست پروردگار است، و اختیار امت را در گمراهی و شقاوت، جدای از اراده و مشیّت پروردگار ندانند!

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام که این قدر برای مردم زحمت کشید و تبلیغ رسالت کرد و مردم را از آن گرفتاری ها نجات داد، همین که چند روزی از آن قوم خارج می شود و بیرون می رود، وقتی که برمی گردد، می بیند همه مردم گوساله پرست شده اند! آن قدر ناراحت می شود که برادر خود را مورد عتاب و عقاب قرار می دهد! برادرش می گوید:

﴿قَالَ ابْنُ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا
يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشِمِّتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۱»

«تو حساب ما را به حساب آنها مگذار و ما را یک کاسه نکن! تو خبر نداری که وقتی از اینجا رفتی، چه پیش آمد و چه بلاهایی بر سر من آمد و چه گرفتاری‌هایی را متحمل شدم؛ این مردم داشتند من را می‌کشتند! من را با این قوم ظالمین قرار نده! من حسابم جدا است و اینها حسابشان جدا است.»

حضرت موسی ناراحت می‌شود از اینکه می‌بیند این همه برای آنها زحمت کشیده است، حالا که یک مدّت کمی از این قوم بیرون آمده است، تمام این زحمات و تبلیغ و ترویج توحید در میان مردم، با سحر سامری و آن گوساله‌ای که به وجود آورده بود، همه از بین رفته است! نکته‌ای در اینجا است [که خداوند می‌فرماید]: ای

^۱سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۰.

موسی، تو خیال می‌کنی هدایت مردم به واسطهٔ زحمات تو برای آنها پیدا می‌شود؟! اگر ما اراده نکنیم، آیا باز همهٔ اینها هدایت پیدا می‌کنند و حرف تو را گوش می‌دهند؟! نکتهٔ دقیق در اینجا این است! حضرت موسی در اینجا متوجه اضطراب سرّ خود می‌شود. حضرت موسی می‌خواهد نتیجهٔ زحمتی را که برای این امت کشیده است، ببیند. حضرت موسی در این مقام نبوده است و این را نمی‌دانست که آنچه از هدایت و ضلالت پیش می‌آید، براساس تقدیر و مشیّت پروردگار است؛ لذا وقتی می‌بیند که تمام زحماتش از بین رفته است، ناراحت می‌شود!^۱

ای موسی، اگر تو بدانی تمام اینها به دست پروردگار است، دیگر ناراحتی و مؤاخذه از برادر ندارد؛ چه تو بخواهی و چه نخواهی، جریان توحید در مظاهر عالم امکان، اقتضا می‌کند که مشیّت پروردگار تحقق پیدا بکند! ما آن کسی را که به تو دسترسی ندارد، بدون ارتباط با تو هدایت می‌کنیم؛ و آن کسی که به تو دسترسی دارد و سال‌ها برای او

^۱ رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۸۹ - ۳۹۳.

زحمت می‌کشی، تمام زحمات تو را با یک قضیه،
رشته و پنبه می‌کنیم! تو باید این مسئله را در نظر
داشته باشی که تنها باید وظیفه خود را انجام بدهی!
هیچ‌گاه فکر تو به این مسئله نخواهد رسید که
چگونه اراده و مشیت ما در این عالم تحقق پیدا
می‌کند؛ مگر اینکه حجاب‌های غیبی برای تو
منکشف شود، آن وقت احساس می‌کنی که منشأ
هدایت و ریشه ضلالت افراد از کجا است و از کجا
نشئت می‌گیرد. هدایت افراد را به حساب خود
نگذار، تا مبادا وقتی دیدی که آنها به ضلالت افتادند،
آن موقع ناراحت بشوی و برادرت را دعوا بکنی!
نه خیر، این مطلب به دست ما است!

در اینجا حضرت موسی متنبه می‌شود و نکته

برای او کشف می‌شود و می‌گوید:

﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي

مَن تَشَاءُ﴾^۱ «پروردگارا، تمام اینها امتحان تو

است؛ هر کسی را بخواهی از این بوته امتحان

سرفراز بیرون

^۱سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

می آوری، و هر کسی را که بخواهی به ضلالت
می اندازی!»

اینجا بود که آن مطلب توحیدی برای حضرت
موسی منکشف می شود. بعد خداوند هم می فرماید:

﴿قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي
وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾؛^۱ «هر کسی را که بخواهم به

عذاب خودم مبتلا می کنم، و رحمت من بر
همه چیز توسعه دارد.»

این توسعه رحمت من به چه کسانی اختصاص
دارد؟ و من برای چه کسانی این رحمت واسعه و این
رحمت عمیم را در نظر گرفته ام؟

﴿فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ
هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾؛^۲ «من این رحمت واسعه را

برای آن کسانی که اقامه صلاة می کنند و نماز بجا
می آورند و زکات می دهند [و به آیات ما ایمان
دارند]، در نظر گرفته ام!»

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾؛ «این
رحمت واسعه، به امت پیغمبر آخر الزمان
اختصاص دارد، همان پیغمبری که بشارت او را
در تورات و انجیل ذکر کرده ام!»

این ارتباط بین آیه قبل و آیه ای است که مورد

^۱ و ۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

نظر ما است؛ آن رحمت واسعه اختصاص به اینها دارد، همان رحمتی که خداوند از جانب پیغمبر می فرماید:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛ «آن کسی که ما فرستادیم تا آن إصر و گرفتاری‌هایی که بر امم گذشته بود، از این امت برمی دارد.»

هدایت و ضلالت به واسطه جذبات

رحمانی و القائنات شیطانی

بنابراین، آنچه برای همه انبیا مسلم و روشن است این مطلب است که مشیت پروردگار در هدایت و ضلالت تفاوت نمی کند؛ اگر خداوند متعال پیامبری را برای هدایت می فرستد، از آن طرف نیز شیطانی را برای ممانعت از ورود افراد ناپاک به حریم کبریائیت خودش، خلق می کند. آن جاذبه‌ای که در رحمانیت نفس پیغمبران و رسالت آنها قرار داده است که مردم را به وسیله آن دعوت می کنند، مانند آن جاذبه و جلب را

در نفوس ناپاک شیطان و اعوان او از همین بنی آدم قرار می دهد که آنها نیز بیایند و از آنچه که انبیا در مقام ارشاد به سوی آن هستند، جلوگیری کنند. این دو محور مخالف و دو قطب مخالف، به موازات هم و مساوی با هم در حرکت هستند؛ در هر جا که شیطانی وجود دارد، رحمانی نیز در آنجا وجود دارد و در هر جا که پیغمبری است، خداوند در همان جا شیطانی را می گمارد تا انسان را وسوسه کند، این دو قطب با هم در حرکت هستند و این دو محور با همدیگر حرکت می کنند.

حالا پیغمبر اکرم که این قدر برای هدایت و ارشاد مردم زحمت می کشد و مردم را به سوی خودش جلب می کند، و قوای ملکوتی نفس آن حضرت و آیات قرآن که افراد را به سوی خودش جلب می کند، در همان موقع شیطان به واسطه اعوان خود، از همین مشرکین قریش، جلوی پیغمبر می ایستد و ممانعت می کند؛ و این یک مسئله دارج و رایجی است که در تمام طول قرون وجود دارد.

حالا صحبت در این است که اگر قرار بر این باشد که افرادی بیایند و به خاطر موقعیت و کمال

خودشان، افراد دیگری را جذب کنند؛ چرا این مسئله راجع به گروه مخالف است؟ صحبت در این است که آنها از اینکه بیایند و افراد را گمراه کنند، چه ترسند و نفعی می‌برند؟!

آن جاذبه‌ای که در نفس پیغمبر و در مقام رحمانیت پروردگار وجود دارد که افراد را جذب می‌کند، خداوند همین را در نفوس خبیثه شیاطین و ابالسه از بنی آدم قرار داده است ولو اینکه نفعی نبرند و ضرری متوجه آنها نشود، ولی همین قدر که احساس کنند شخصی دارد هدایت پیدا می‌کند، می‌روند و آن رگ حیاتی او را قطع می‌کنند و او را از راه به بیراهه می‌اندازند! اصلاً تمام خصوصیات نفسانی آنها به بیراهه بردن افراد است، ولو اینکه نفع یا ضرری بر آنها متوجه نشود. این شخص در اینجا است و آن شخص در جای دیگری است، اما می‌خواهد که او به راه نیاید و هدایت پیدا نکند؛ لذا می‌آید و توطئه می‌کند و موانعی بر سر راه او ایجاد می‌کند.

هجرت بعضی مسلمانان به حبشه به سبب

اذیت و آزار مشرکان مکه

پیغمبر اکرم در مکه مشغول تبلیغ هستند و مسلمین کاری به مشرکین و بت‌های آنها ندارند، آنها برای خودشان گروهی هستند که از پیغمبر اکرم تبعیت می‌کنند و مسلمان می‌شوند؛ اما این مشرکین دست بر نمی‌دارند و شروع به اذیت مسلمانان می‌کنند، و کار را به آنجا می‌رسانند که عده‌ای از مسلمین پیش پیغمبر می‌آیند و می‌گویند: «یا رسول‌الله، به ما اجازه هجرت بده! ما به اینها کاری نداریم، اما اینها پیوسته اذیت می‌کنند!» تمام هم و غم مشرکین این بود که آنها را از راه به‌در کنند. مسلمانان با مشرکین کاری ندارند، اما آنها مسلمانان را اذیت می‌کنند و مردم را تحریک می‌کنند که آنها را اذیت کنند و آنها را در مرام خودشان سست کنند.

و ما باید خیلی متوجه باشیم و به‌خوبی از موقعیت خود آگاه باشیم و باید در این دو قطب مخالف، مسیر خودمان را کاملاً روشن کنیم!

مسلمین به پیغمبر می‌گویند: «اجازه بدهید تا ما از اینجا هجرت کنیم!» حضرت اجازه نمی‌دهند، دوباره خدمت پیغمبر می‌رسند، باز حضرت اجازه

نمی دهند، برای بار سوّم، حضرت اجازه می دهند،
می پرسند: کجا برویم؟! حضرت می فرماید:

به سمت حبشه بروید؛ زیرا نجاشی، پادشاه
حبشه مردی نصرانی است و از مسلمانها
پذیرایی می کند و کاری هم به کار ما ندارد!^۱

لذا تعدادی از مسلمین به سرپرستی جعفر طیّار
- که او در این مسافرت سفیر پیغمبر اکرم بود -
حرکت می کنند و از کنار دریا سوار بر کشتی
می شوند و به سمت حبشه می روند.^۲

ناراحتی مشرکان از گرویدن افراد به

توحید و قصد بازگرداندن مهاجران

حالا که به آنجا رفته اند، با اینکه از دسترس
مشرکین دورند و دیگر کاری به مشرکین و به بتها
و مکه ندارند، اما باز هم مشرکین نمی توانند آرام
بنشینند و ببینند که عده ای هدایت پیدا کرده اند و
مسلمان شده اند و دم از توحید می زنند، ولو صدها
فرسنگ بینشان فاصله باشد! شروع به توطئه
می کنند. پیغمبر این عده را فرستاد و آنها

^۱ مجمع البیان، ج 3، ص 360.

^۲ تفسیر القمّی، ج 1، ص 176.

نیز دو نفر را فرستادند. سفیر آنها، عمارة بن ولید، شراب‌خوارِ دائم‌الخمر، و عمرو بن عاص فاسق فاجر است! این سفیر مشرکین است و آن‌هم سفیر پیغمبر؛ این سفیر اسلام است و آن‌هم سفیر کفر! این دو به نجاشی می‌گویند: «این افراد جوان‌های هستند سفیه، که از دین ما برگشته‌اند و از شهر ما بیرون آمده‌اند، از شما تقاضا می‌کنیم که اینها را به کشور و جایگاه و مأوای خودشان برگردانید!»

نجاشی می‌گوید: «من تا آنها را امتحان نکنم نمی‌توانم حرف شما را قبول کنم!» دستور می‌دهد تا مسلمانان بیایند. هنگام حضور در نزد نجاشی، برخلاف آداب و رسوم، سجده نمی‌کنند؛ به آنها اعتراض می‌کنند که چرا سجده نمی‌کنید؟

می‌گویند: «ما جز برای پروردگار، برای کسی کرنش نمی‌کنیم!»

خیلی عجیب است! افرادی که تنها دو یا سه سال است به پیغمبر ایمان آورده‌اند، دارای آن‌چنان ایمان محکمی می‌شوند که ابّهت و جاه و جبروت مظاهر دنیا، آنها را نمی‌گیرد و در تحت سیطرهٔ قوای ابالسه و شیاطین قرار نمی‌گیرند و آنچه را که درون خود

دارند، حفظ می‌کنند و تا آخر به آن پایبند می‌مانند و هیچ مانعی نمی‌تواند آنها را در مراسمشان سست کند! نجاشی از آنها می‌پرسد: «چرا شما از دین خود برگشتید؟»

حالا ببینید جعفر طیار، این سفیر پیغمبر چگونه صحبت می‌کند! جعفر طیار برمی‌خیزد و به نجاشی خطاب می‌کند و می‌گوید:

ما اقوامی در جاهلیت بودیم، دائماً همدیگر را مورد هتک و تجاوز قرار می‌دادیم، قتل و غارت در بین ما رواج و شیوع داشت، غذای ما چنین بود، رفتار ما چنین بود، زنا و ربا و شرب خمر و دزدی در میان ما رواج داشت (و از احوال جاهلیت برای نجاشی خبر داد) و در چنین شرایطی زندگی می‌کردیم و خصوصیات ما این‌طور بود؛ سپس خداوند متعال پیغمبری در میان ما مبعوث کرد که این پیغمبر، ما را از عبادت بت‌ها، به عبادت خدای یگانه فراخواند و از آنچه که ما را به خود مشغول می‌کرد، به سمت و سوی واحدی متوجه کرد!

منظور از بت‌ها چوب نیست؛ منظور از بت‌ها هر
 مظهري است که انسان در مقابل آن مظهر، سر تسلیم
 فرود بیاورد. مظاهر دنیا، ریاست، حبّ مال، حبّ
 مقام، حبّ فرزند و امثال ذلک، همه اینها بت هستند.^۱
 پیغمبر خدا آمد و ما را از کرنش در برابر بت‌های
 دنیوی و بت‌های نفسانی باز داشت و به یک
 سمت ما را خواند که آن توحید است. ما تمام
 عادات گذشته را کنار گذاشتیم، موقعیت ما قبلاً
 چنین بود و الآن این طور شده است.

^۱ نهج البلاغه (عبده)، ج ۴، ص ۱۵۹؛ بحر المعارف، ج ۲، ص ۸۶:

«و فی نهج البلاغه: "إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ
 مُتَفَاوِتَانِ وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ
 تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا؛ وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ
 وَ الْمَغْرِبِ، وَ مَاشٍ بَيْنَهُمَا كُلَّمَا قَرُبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ
 مِنَ الْآخَرِ؛ وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ.»

در نهج البلاغه آمده است: "همانا دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه
 مخالف یکدیگرند، پس هر که دنیا را دوست دارد و بدان دل بندد، آخرت را
 دشمن داشته و از آن نفرت ورزد؛ و آن دو به منزله مشرق و مغرب‌اند، و
 کسی که میان آن دو راه می‌پیماید، به هر کدام که نزدیک شود از دیگری دور
 می‌گردد؛ و از این گذشته، دنیا و آخرت هوی یکدیگرند."

ای عزیز! غیر خدا را در دل راه دادن و توجه و التفات به آن نمودن شرک
 است؛ کما قال علیُّ علیه السّلام: "كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ فَهُوَ صَنْمُكَ؛
 هر چه تو را از حق سرگرم سازد، همان بت توست."

قرائت سوره مریم برای نجاشی و انقلاب

روحي وی

نجاشی به جعفر طیار عرض می کند: آیا وحیی

هم برای پیغمبر شما آمده است؟ جعفر طیار شروع

به خواندن می کند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * كَهَيْعَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَّرِيًّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا * قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا *...﴾^۱

شروع می کند آیات سوره مریم را می خواند.

خود نجاشی نصرانی است، آیات سوره مریم را که

می شنود، متوجه می شود که عجب، چه مسائلی در

این کتاب و در این وحی مطرح است! اشک نجاشی

و افرادی که در آنجا بودند جاری می شود و نجاشی

در همان مجلس اسلام می آورد و آن دو نفر را بیرون

می کند و می گوید: «برگردید سر جای خودتان!»^۲

این همان جاذبه رحمانی است! این مسلمینی که

^۱ سوره مریم (۱۹) آیه ۱ - ۴. ترجمه:

«به نام خداوند بخشاینده مهربان. * کهیعت * این یادی از رحمت

پروردگار تو درباره بنده اش زکریا است * آنگاه که پروردگارش را آهسته

ندا کرد * و گفت: «پروردگارا، من استخوانم سست شده و موی سرم از

پیری سپید گشته است! و ای پروردگارم، من هرگز با خواندن تو (از ثواب

و پاداش سرای دیگر) بدبخت و بی بهره نبودم!» (محقق)

^۲ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۶ - ۱۷۹؛ اعلام الوری، ص ۴۳ - ۴۵.

به حبشه رفتند، با مردم که کاری نداشتند، اینها رفته بودند که در آنجا بمانند و سالیان دراز در حبشه باقی ماندند، و بعضی از اینها چند فرزند در حبشه به دنیا آوردند؛ ولی مشرکان مکه نمی‌توانند ببینند که یک نفر در آن گوشهٔ دنیا دارد هدایت پیدا می‌کند!

این جذب و این جلب، هم در این طرف موجود است و هم در آن طرف؛ و این همان چیزی است که انسان خیلی باید مواظب باشد! خیلی باید مواظب راه و مواظب موقعیت خودش باشد تا بتواند بین این دو مسئله، تفکیک بگذارد و صرف جاذبه و فعالیت و اهتمام ابالسّه و شیاطین را براساس هدایت و همت والای آنها قرار ندهد. صرف اهتمام افراد و فعالیت آنها نباید باعث بشود که انسان فریب بخورد و این اهتمام بلیغ و سعی بسیار شدید آنها را به حساب اهتمام در راه رشد و تعالی بگذارد؛ این همان اهتمامی است که از استاد و مربی خود، ابلیس الأبالسه و شیطان الشیاطین گرفته‌اند، همان کسی که چنان اهتمامی دارد که هیچ‌کدام از ما چنین اهتمامی نداریم! او به پروردگار می‌گوید:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ﴾

مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ^۱؛

«می گوید: همه آنها را اغوا می کنم و با تمام قوا
بر سر راه آنها می ایستم! * [مگر بندگان
مخلصین تو را.]»

^۱سوره ص (۳۸) آیه ۸۲ و ۸۳.

اهتمامی که او برای اغوای مردم و بنی آدم دارد،
هیچ کسی این اهتمام را ندارد!

حیازت مقام ابوت به واسطه تجلی تام

پروردگار در نفس پیامبر اکرم

این روش پیامبران سابق است؛ اما پیغمبر اکرم
نه تنها توحید را در مظاهر پروردگار بالعیان و بالحقیقه
مشاهده می کند، بلکه به واسطه جامعیت بین وحدت و
کثرت و به واسطه تجلی تام مظاهر پروردگار در جمیع
عوالم، بجمیع مراتب و علی الإطلاق، به موقعیتی رسیده
است که آن رحمانیت و آن رأفت و آن احساسی که
پروردگار متعال نسبت به بندگانش دارد، همان
احساس در وجود پیغمبر اکرم تجلی پیدا کرده است!
دیگر پیغمبر نمی گوید: به من چه مربوط است؟! فرق
پیغمبر و دیگران در این است که پیغمبر نمی گوید: اگر
هدایت پیدا نکردید، به من مربوط نیست! و نمی آید و
نفرین کند و برود! پیغمبر این طور نبود! ما باید بدانیم
در چه امتی هستیم! آن مقام رحمانیت و رأفت پروردگار
بِأَتْمَهَا و بِأَظْهَرِهَا و بِأَشْتَدِّهَا در وجود و نفس پیغمبر

تجلی کرده است، گویی خود خدا پایین آمده و مرتبه نازل‌های در وجود پیغمبر پیدا کرده است! آن وقت چطور ممکن است پیغمبر اکرم مثل بقیّه پیامبران گذشته باشد؟! لذا پیغمبر می‌فرماید:

أنا و عليّ أبوا هذه الأمة؛^۱ «من و علی، پدران این امت هستیم.»

سایر پیغمبران پدر نبودند، مأمور بودند. مأمور یعنی اینکه سر کار برود و پشت میزش در اداره بنشیند و یک برگه به او بدهند و من باب مثال بگویند: راجع به این قضیه، سراغ این افراد برو! او باید برود و کارش را انجام بدهد. هر چه آن شخص عجز و التماس بکند که: آقا من ندارم! می‌گوید: به من مربوط نیست؛ من مأمورم و باید بدهی! باید برود و سر کارش بنشیند؛ حالا کار مردم راه افتاد یا راه نیفتاد، وظیفه من نیست. وظیفه من این است که در حیطة کاری و محدوده دفتر خودم، وظیفه‌ام را انجام بدهم تا آن حقوقی که می‌گیرم حلال باشد؛ نهایت

^۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۵؛ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۰۵.

کاری که انجام می دهد، همین است! این را می گویند
مأمور. اگر کار مردم از جای دیگر خراب شود، به

من

مربوط نیست! من وظیفه دارم این کار را انجام بدهم؛ اگر کار شما از جای دیگر خراب است، برو و از جای دیگر درست کن! من وظیفه‌ام این است که الآن این کار را انجام بدهم؛ اگر شما در جای دیگری مشکلی داری، من بلند نمی‌شوم و بروم این مشکل را حل کنم، جایگاه و وظیفه من این است و دنبال کار خودم هستم. این می‌شود مأمور. پیغمبران این طور بودند؛ یعنی منتهای ادراک پیغمبران این بود که توحید را در مظاهر عالم امکان مشاهده کنند و ببینند که هدایت مردم به دست پروردگار است و ضلالت مردم با اختیارشان به اراده و مشیت پروردگار است. حالا از خودم مایه بگذارم؟ نه خیر! از خودم اضافه بر آنکه خدا گفته است، کاری انجام بدهم؟ نه خیر، این کار پیغمبران و انبیا نیست!

اما پیغمبر اکرم این طور نبود، پیغمبر می‌آمد و از خودش مایه می‌گذاشت؛ چون خودش را پدر این امت می‌دانست:

أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة؛ «من و علی پدر این امت هستیم!»

تجلی ابوت پیامبر در معراج و

درخواست‌های حضرت برای امتش

یک پدر تحمّل دیدن گمراهی فرزند را ندارد و نمی‌تواند بگوید: به من ربطی ندارد! پیغمبر تمام مصائب را به جانش خرید تا این امت گمراه نشود! در شب معراج نیز پیامبر اکرم به فکر امت است؛ طبق روایت مفصّلی که در بحار است:

عالم یهودی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال می‌کند: «این چه فضیلتی است که شما برای پیغمبر خودتان قائل هستید و از همه انبیا سلب می‌کنید؟ پیغمبران دیگر نیز فضائلی داشتند که پیغمبر شما نداشته است!»

حضرت جواب او را یک‌به‌یک می‌دهند تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند: «پیغمبر به معراج رفته است و از خدا برای این امت تقاضای تخفیف می‌کند؛

کدام یک از پیغمبران این کار را کرده‌اند؟ وقتی تکلیف می‌آمد، آنها می‌گفتند: باید انجام بدهید! اگر انجام ندهید، خداوند شما را عقاب می‌کند و به جهنّم می‌برد! امّا پیغمبر اکرم با وجود اینکه تمام مصائب را متحمّل می‌شد، حالا که به معراج و به قرب پروردگار رفته است، در آنجا هم به یاد من و شما است! این فرق بین پیغمبر ما و بقیّه است!

پیغمبر اکرم از خدا سؤال می کند:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾^۱؛ "خدایا

اگر امت من نسیان و خطا کرد، تو امت مرا

مؤاخذه نکن! (و زحمت را از امت من بردار!)"

خداوند خطاب می کند و می فرماید: "در امام

گذشته اگر شخصی نسیان یا خطا می کرد، بعد

از اینکه من او را متوجه می کردم، عقابش

می کردم؛ اما به واسطه استدعای تو ای رسول

من، من عقوبت نسیان و خطا را از امت تو

برداشتم!"

این قدر مسئله مشکل بود! خداوند می فرماید:

"وقتی ما یک مطلب را تذکر دادیم، دیگر

نسیان معنا ندارد! اگر نسیان و خطا بکنی،

عقوبت می شوی!" ولی ما این طور نیستیم، و

پیغمبر کار ما را سبک کرد.

دوباره رو می کند به خدا و عرضه می دارد:

"پروردگارا، حالا که این کار را انجام دادی،

یک درخواست دیگری هم دارم!"

می گوید: "ای رسول من! گفتم که عقوبت بر

نسیان را بردارم، که برداشتم؛ گفتم که عقوبت

بر خطا را بردارم، که برداشتم؛ دیگر چه کار

کنم؟"

حضرت عرضه می دارد که:

^۱ و ۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا﴾؛ «خدایا آن اِصْر و شدتی که بر

امم گذشته بود (ادیانِ امم گذشته با دین ما خیلی

فرق می کرد) آن شدت را از امت من بردار!»

خداوند خطاب می کند: «آن شدت را که در

امم و ادیان گذشته بود، با استدعای تو

برمی دارم!»

پیغمبر برای ما این کار را می کند، پس ما باید

بدانیم اگر پیغمبر نمی رفت و از خدا این

استدعا را نمی کرد و مجرا را تغییر نمی داد، چه

بر سر ما می آمد؟! پیغمبر رفت و دست کاری

کرد! پیغمبر این کار را کرد! پیغمبر رفت و از

خدا تخفیف گرفت؛ خداوند هم فرمود:

برداشتم!

خداوند گفت: ”من در امت‌های گذشته نماز
جعل کرده بودم و حتماً باید در امکنه خاصی
مثل کلیسا و کنیسه می‌رفتند و این نماز را آنجا
می‌خواندند، حتی اگر خیلی دور باشد؛ اما من
برای تو هر جای زمین را مسجد و طهور قرار
دادم!“

یعنی اگر موقع ظهر شود، شما در هر جا باشید
می‌توانید نماز بخوانید؛ همین‌جا می‌توانید نماز
بخوانید، در خیابان باشید می‌توانید نماز بخوانید، در
منزل رفیقتان باشید می‌توانید نماز بخوانید!

خداوند می‌فرماید: ”در امم سابقه اگر لباس یا
بدن آنها نجس می‌شد، باید آن را می‌کنند؛ اما من
آب را برای تو طهور قرار دادم و می‌توانی با آن اِزَالَه
نجاست کنی!“

لابد آنها افرادی بودند که باید یک‌هم‌چنین دینی
هم برایشان باشد! آن یهودی‌ها و افراد کذا و کذایی
که ما الآن بعضی از آنها را می‌بینیم، آن‌موقع هم باید
دینشان همین‌طوری بود!

شما با یک لیوان آب می‌توانید وضو بگیرید، با
سه لیوان یا پنج لیوان آب می‌توانید غسل بکنید، با
یک لیوان و دو مرتبه آب ریختن در یک جا، از آن

محل می‌توانید ازالۀ نجاست بکنید؛ این قدر راحت و سهل است! پیغمبر آمد و کار را از کجا به کجا رساند؛ از کندن اجزاء بدن و از بین بردن پوست بدن، کار را رساند به اینکه با یک یا نصف استکان آب، می‌توان ازالۀ نجاست کرد! از آنجا به اینجا رساند!

روایت خیلی مفصّلی است، چند مورد را به عنوان نمونه می‌گوییم؛ حدود دوازده مورد از آن مسائلی که در اُمّ گذشته بود، خداوند فرمود که همه اینها را از اُمّت تو برداشتم:

”پنجاه رکعت نماز برای آنها جعل کردم و باید این پنجاه رکعت را در شبانه‌روز تقسیم کنند و در پنجاه نوبت نماز بخوانند!“

ببینید آیا دیگر وقتی برای اینها باقی می‌ماند؟! باید در شبانه‌روز پنجاه نوبت نماز بخوانند!

”اما همین پنجاه و یک رکعتی که برای امت تو
جعل کردم، باید در پنج نوبت بخوانند؛ البته
بعضی فریضه است و بعضی هم مستحب.

در امم دیگر، من نمازها را در دل شب و در
وسط روز قرار دادم؛ باید در شدت آفتاب ظهر
و در دل شب و نیمه‌های شب، از خواب بلند
شوند و نماز بخوانند؛ ولی برای امت تو
تخفیف دادم، در اطراف نهار و اطراف لیل
تقسیم کردم! اگر هم موقع ظهر نخواندی عیب
ندارد، ثوابش کم می‌شود ولی دیگر تو را
عقاب نمی‌کنم؛ می‌توانی بعد از ظهر هم
بخوانی. نماز مغرب را در اوّل غروب و یک
ساعت بعد هم نماز عشاء را قرار دادم، و بعد
هم اگر خواستی به آن مقامات بالا برسی، بسم
الله! برای نماز شب بلند شو! این گوی و این
میدان!

اگر کسی یک کار حسنه انجام می‌داد، به او
یک برابر ثواب می‌دادم؛ اما برای امت تو هر
حسنة‌ای را ده برابر ثواب می‌دهم!
در امت گذشته اگر کسی نیت کار ثواب
می‌کرد ولی انجام نمی‌داد، به او پاداش
نمی‌دادم؛ اما در امت تو نیت کار ثواب ولو
بدون عمل، یک حسنه دارد!

در امت گذشته اگر کسی نیت گناه می‌کرد، او
را عقاب می‌کردم؛ ولی در امت تو نیت گناه

بدون انجام دادن آن، عقاب ندارد!

در امت گذشته اگر کسی گناه می کرد، گناه او را برای مردم افشا می کردم؛ اما در امت تو اگر کسی گناه کند، حسابش بین من و خودش است!

در امت گذشته اگر کسی گناه می کرد، باید صد سال استغفار می کرد یا هشتاد سال استغفار می کرد یا پنجاه سال استغفار می کرد، و تا وقتی که عمر داشت باید استغفار می کرد؛ گناه او را می بخشیدم، ولی از بهترین لذائد دنیا او را محروم می کردم و در همین دنیا نیز او را عقوبت می کردم! اما برای امت تو اگر فردی از امت تو صد سال گناه بکند، با یک «أَسْتَغْفِرُ الله» و یک توبه، در یک طرفة العین تمام آنها را می بخشم!^۱

^۱ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۸ - ۴۹، به نقل از الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۰ - ۲۲۶.

اینها تحفه‌هایی بود که پیغمبر به معراج رفت و از خداوند برای ما آورد!

آن بالا در قاب قوسین رفت، آنجایی که محب نمی‌خواهد هیچ‌گونه خطوری و هیچ‌گونه خاطری بین خودش و محبوب داشته باشد؛ مسئله خیلی ظریف و دقیق است:

معراج پیغمبر چیست؟ خلوت پیغمبر با خدا چگونه است؟ ما از اینها خبر نداریم، ما چه می‌فهمیم که وقتی پیغمبر به آنجا رفت، چه کار کرد؟! ما خود را در هزار رنج و زحمت می‌اندازیم تا یک بارقه و جاذبه و حالی پیدا کنیم، و به ما دست نمی‌دهد؛ اما در آنجایی که پیغمبر این همه زحمت کشیده است تا بالا برود و اُنسی پیدا کند، به قاب قوسین رفته و متصل به ذات پروردگار شده است و هیچ‌گونه خاطره‌ای نباید در آنجا بین عاشق و معشوق و بین محب و محبوب خطور کند، اما پیغمبر در آنجا به یاد ما است! خیلی عجیب است! شروع می‌کند از خدا امتیاز می‌گیرد: خدایا امتیاز بده! ایشان هم‌چنین پیغمبری بود.

فرق دیدگاه پیامبر اکرم با انبیای سابق

نسبت به هدایت مردم

لذا در روایتی از امام باقر علیه السّلام داریم که

شخصی از حضرت سؤال می‌کند: آیا پیغمبر اکرم با

مردم شوخی می‌کردند؟ حضرت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَ أَنْبِيَاءَهُ فَكَانَتْ فِيهِمْ كَزَاةٌ، وَبَعَثَ

مُحَمَّدًا بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ؛^۱

«وقتی که انبیای گذشته مبعوث می‌شدند، قدری

قبض و تند بودند، آنها متوجه حال خودشان و

به دنبال کار خود بودند و تنها در این فکر بودند

که مأموریتشان را انجام بدهند؛ اما خداوند

حساب پیغمبر را از بقیه جدا کرد و رأفت و

رحمت را در پیغمبر قرار داد!»

پیغمبر با مردم می‌گوید و می‌نشیند و می‌خندد و

شوخی می‌کند، و از همین راهها قلوب را به دست

می‌آورد؛ پیغمبر ما این‌طور جلب و جذب می‌کرد!

لذا ایشان در تمام احوال و در تمام مدّت عمر خود،

هیچ‌گاه نفرین نکرد.

^۱ کشف الریبه، ص ۸۲.

عدم نفرین پیامبر اکرم با وجود ظلم و

ستم بسیار از جانب کفار

در جنگ احد آن مصائبی که برای حضرت پیش

می‌آید: پیشانی پیغمبر را شکستند، افراد از دور

پیغمبر پراکنده شده بودند، جبرئیل در طرف راست

و میکائیل در طرف چپ قرار داشتند و از آن حضرت

محافظت می‌کردند؛ اما بعضی وقت‌ها از دستشان

درمی‌رفت، مثل اینکه قرار بر این بوده است که به

پیغمبر اصابت بکند! شخصی به پیشانی پیغمبر سنگ

زد و پیشانی شکست؛ شخص دیگری با شمشیر به

گونه حضرت زد که دانه‌های کلاه خود به استخوان

گونه پیغمبر فرو رفت، و اینکه در آوردنش چه

مسئله‌ای به وجود آورد، بماند! خون از سر پیغمبر به

بدنش جاری بود، لب پیغمبر شکافته شد، دندان

پیغمبر شکست؛ حضرت این خون‌ها را می‌گرفت تا

بر روی زمین نریزد! در روایت می‌فرماید:

اگر یک قطره از این خون بر روی زمین بریزد،

عذاب خدا تا قیامت بر این امت می‌آید!^۱

^۱ اعلام الوری، ص ۸۲.

این پیغمبری است که به فکر ما است. پیغمبر در همان موقعیت و در همان حال که دانه‌های خود در استخوان پیشانی ایشان فرو رفته بود، می گوید:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي، فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛^۱ «خدایا کاری

به کار این امت نداشته باش؛ اینها جاهل اند!»

در آنجا جبرئیل عرض می کند:

یا رسول الله، آن دانه دندان را به من عنایت کنید

تا پیش من بماند!

حضرت می فرمایند:

می خواهم پیش خودم نگه دارم! می خواهم در

روز قیامت این دندان را در مقابل پروردگار

بیاورم و در مقام حساب بایستم و بگویم:

خدایا، اینها دندان من را زدند و شکستند، من

از اینها گذشتم؛ آیا تو از اینها نمی گذاری؟!^۲

توصیه پیامبر به ثقلین به سبب دلسوزی بر

امت در آخرین روزهای عمر شریف

خویش

این پیغمبر ما است! در تمام مدت عمر توصیه

^۱ الشفاء بتعريف حقوق المصطفى صلى الله عليه وآله، ج ۱، ص ۱۰۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عفو و گذشت پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و سلم بر آزارها و اذیت‌های امت، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۸ - ۳۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۴؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۳۰۲؛ المصنّف، ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۳۳۱؛ السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۰۱.

می‌کند: ای مردم، من برای هدایت خودتان دارم
می‌گویم، وگرنه ذریهٔ من که نیازی به هدایت ندارند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ

بَيْتِي؛^۱ «من قرآن و عترت خودم را در میان شما باقی

می‌گذارم!»

در تاریخ داریم:

پیغمبر در بستر افتاده است و جیش اسامه را به

بیرون مدینه فرستاده است، مرتب صدا می‌زند:

«جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ!» تا این افراد از مدینه بیرون

بروند و بعداً نیایند و کودتا کنند! عمر و ابوبکر را

از مدینه بیرون می‌کند، و شخصاً اسم اینها را

می‌آورد.

وقتی حال پیغمبر شدید می‌شود، بیهوش

می‌شوند. عایشه صهیب را به دنبال ابوبکر

می‌فرستد و می‌گوید: «بعید است که پیغمبر از

این کسالت جان سالم به‌در ببرند؛ الآن موقعی

است که تو باید به مدینه برگردی!»

صهیب به ابوبکر خبر می‌دهد، ابوبکر و عمر

برمی‌گردند.

ناگهان پیغمبر متوحّشاً به هوش می‌آیند و

^۱ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۳۴۵.

می گویند: «چه شده است؟! چه شده است؟! چه
کسانی امشب به مدینه آمده اند؟! چرا تخلف
کرده اند؟! لَقَدْ طَرَقَ الْمَدِينَةَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ شَرٌّ عَظِيمٌ؛
امشب يك شرّ عظیمی بر این مدینه نازل شده
است!»

نمی گویند که چه کسانی آمده اند، و آنها خودشان
را پنهان می کنند.

حضرت قدرت بر حرکت نداشتند و نماز را در
همان حال خوابیده می خواندند و نمی توانستند
بنشینند. به پیغمبر می گویند: ابوبکر آمده و در
مسجدتان رفته است و نماز می خواند!

حضرت صدا می زند: «أَقِيمُونِي! أَقِيمُونِي! من را بلند کنید! من را بلند کنید! دارد بر اسلام فتنه‌ای می‌آید، دارد بر اسلام بلیه‌ای نازل می‌شود! بیایید من را بلند کنید!»

پیغمبری که نماز را خوابیده می‌خواند، می‌آیند و او را بلند می‌کنند، تکیه بر فضل بن عباس و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دهد و پیغمبر را با آن حال که پاهای او بر روی زمین کشیده می‌شد و بر دوش این دو تکیه زده بود، به مسجد آوردند؛ حضرت ابوبکر را کنار زدند، ولی نمی‌توانستند ایستاده نماز بخوانند، و نشستند و نماز را نشسته خواندند، بعد گفتند: «من را بلند کنید!»

دوباره حضرت را بلند کردند و بالای منبر بردند، حضرت بالای منبر نشستند و شروع به وصیت کردند: «ای مردم! آن حلالی که در قرآن است، من نیز آن را حلال می‌کنم و اگر چیزی در قرآن حرام است، من نیز آن را حرام می‌کنم؛ آنچه را که من می‌گویم برای شما و به نفع شماست!»

بعد حضرت توصیه می‌کنند: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ [کتاب الله و عترتی] و إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ! من دو چیز نزد شما باقی می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت خودم؛ و اینها از هم جدا نمی‌شوند تا

وقتی که در حوض کوثر به هم برسند! مردم بدانید: دست از این دو تا بردارید تا هدایت پیدا کنید! اگر دست بردارید، شقاوت پیدا می کنید و مسیر شما مسیر جهنم است! در روز قیامت اصحاب من می آیند و در کنار کوثر می ایستند، ولی خداوند نمی گذارد آنها از حوض کوثر آب بنوشند؛ اینها افرادی هستند که از عترت من دوری گزیدند و از آنها تبعیت نکردند!»^۱

گریه حضرت زهرا بر بستر شهادت پدر

بعد حضرت به منزل برمی گردند و بیهوش می افتند، وقتی که به هوش می آیند، می بینند فاطمه زهرا بر بستر آن حضرت نشسته و در حال گریه است و این اشعار را می خواند:

^۱ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۰۸.

و أَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ *** ثَمَّ الْيَتَامَى

عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

حضرت می فرمایند:

فاطمه جان، گریه نکن! آنچه که خداوند برای همه مقدر کرده است، برای من هم مقدر می کند! برو و فرزندان من حسنین را بیاور! حضرت می روند و حسنین را می آورند. آنها را در آغوش می گیرند و شروع به گریه می کنند، سپس راجع به حسنین به افرادی که در دور بستر آن حضرت بودند و به دیگران توصیه می کنند؛ در این هنگام جبرئیل و میکائیل به خدمت آن حضرت می رسند و به آن حضرت عرضه می دارند: «یا رسول الله، وصایای خودت را به علی بکن!»

وصیت پیامبر به امیرالمؤمنین

پیغمبر، امیرالمؤمنین را صدا می زنند، حضرت می آیند و در کنار پیغمبر می نشینند، و پیغمبر شروع به وصیت می کند:

^۱ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۶. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۹۹:

«او سپید رویی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوگان و ضعیفان.»

یا علی، کسی که در راه خدا و محبت ما قدم
برمی‌دارد، تو او را یاری کن! کسی که دشمنی
می‌کند، تو از او کناره بگیر!

بعد شروع می‌کنند وصیتهای دیگری را به
حضرت علی می‌گویند:

یا علی، اگر حقّت را گرفتند، صبر کن! اگر
خلافت را غصب کردند، صبر کن! یا علی،
اگر حرمت فاطمه من را هتک کردند، صبر
کن! اگر فاطمه را زدند، چیزی نگو! یا علی،
اگر بچه او را سقط کردند، صبر کن!

امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گویند:

قسم به خدا شنیدم که جبرئیل به پیغمبر اکرم
گفت: «به علی بگو چه به سر فاطمه تو
می‌آورند! به علی خبر بده که پس از مرگ تو،
برای فاطمه چه مسائلی را پیش می‌آورند!»

وقتی که من این مطلب را از جبرئیل شنیدم،
غش کردم و بیهوش افتادم، وقتی که به هوش
آمدم، عرض کردم: یا رسول الله، صبر
می کنم!

عزاداری حضرت زهرا بر تربت پدر و

گلایه از امت

خوب وصیت پیغمبر را عمل کردند! کاری
کردند که حضرت زهرا سلام الله علیها روزها کنار
تربت پیغمبر بیاید و زنها به دور آن حضرت جمع
بشوند و حضرت ندبه کند و زاری کند و گریه کند:
یا رسول الله، از این دنیا رفتی، ولی این امت
تو با بقیه تو و باقی مانده از نسل تو چه
نکردند!؟

این اشعار حضرت زهرا است، کنار قبر پیغمبر
دارد ندبه می کند:

مَازَا عَلٰی مَنْ شَمَّ ثُرْبَةَ أَحْمَدَا *** أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى

الزَّمانِ غَوَالِيَا

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا *** صُبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ

صِرْنَ لِيَالِيَا^۲

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۳.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۴۲. رساله مودت، ص ۲۵۷:

«ابن شهرآشوب از آن بضعة رسول خدا این

اشعار را روایت کرده است:

۱ اَقْلُ لِلْمُغِيبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى *** إِنَّ كُنْتَ

تَسْمَعُ صَرَخَتِي وَنِدَائِيَا

۲ صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا *** صُبَّتْ عَلَيَّ

الْأَيَّامِ صِرْنَ لَيَالِيَا

۳ قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حِمِّي بَظِلِّ مُحَمَّدٍ *** لَمْ أَحْشَ

مِنْ ضَيْمٍ وَكَانَ جَمَالِيَا

۴ فَالْيَوْمَ أَحْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَاتَّقِي *** ضَيْمِي وَادْفَعُ

ظَالِمِي بِرِدَائِيَا

۵ فَإِذَا بَكَتِ قُمْرِيَّةٌ فِي لَيْلِهَا *** شَجْنَا عَلَيَّ

غُصْنٍ بَكَتِ صَبَاحِيَا

۶ فَلَا جَعْلَنَ الحُزْنَ بَعْدَكَ مَوْنِسِي *** وَ

لَا جَعْلَنَ الدَّمْعَ فَيْكَ وَشَاحِيَا

۷ مَاذَا عَلَيَّ مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ *** أَنْ لَا يَشُمَّ

مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها بعد از رحلت پدر و مصائبی که از ناحیه دشمنان به آن حضرت می‌رسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک می‌گذارد و بدین اشعار با پدر خود مناجات می‌کرد:

(۱) بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاک‌های زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش می‌دهی و سخن مرا می‌شنوی،

ای رسول خدا، تو رفتی و این امت مصائبی بر
سر من آوردند که اگر بر کوه‌ها تقسیم می‌کردند، از
هم می‌گسیختند!

ابیاتی در عزای شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ماتم جهان‌سوز خاتم النبیین است *** یا که

آخرین روز صادر نخستین است

روز نوحه قرآن در مصیبت طاهاست *** روز

نالۀ فرقان از فراق یاسین است

۲) من با تو راز و نیازهایی دارم؛ ای پدرجان! از هنگامی که تو از دنیا رخت
بر بستی، چنان مصیبت‌های کمرشکنی بر من وارد شد که هرآینه اگر بر
روزهای روشن دنیا وارد می‌شد، از سنگینی و سختی آن، مانند شب ظلمانی
تاریک می‌شدند.

۳) ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی‌ای
بودی که مرا از هر گزند مصون می‌داشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل
من! تا تو بودی، من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم!

۴) لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی‌تو دیدند، باید برای افراد
فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علی،
پسر عموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و جلوی ظلم و ستم را
بگیرم.

۵) ای پدر مهربان! اگر گاه‌گاهی هنگام شب تار، قُمری در شاخه درخت به
گریه درآید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم!

۶) آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و
اشک‌های چشم من چون گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت!

۷) آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او
برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال
کند!

کعبه را سزد امروز رو نهد به ویرانی *** زان که

چشم زمزم را سیل اشکِ خونین است

رایت شریعت را نوبت نگون ساری است ***

روز غربت اسلام روز وحشت دین است

شاهد حقیقت را هر دو چشم حق بین خفت ***

آه بانوی کبریٰ همچو شمع بالین است

شاهباز وحدت را بند غم به گردن شد ***

کرکس طبیعت را دست و پنجه رنگین است

خاتم سلیمان را اهرمن به جادو برد *** مسند

سلیمانی مرکز شیاطین است^۱

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

^۱ کلیات دیوان آیه الله غروی اصفهانی، ص ۶۲.